

زندگی در پرتو ایستر

لوقا ۲۴ آیات ۱۳-۳۵

دو نفر از اورشلیم تا عمانوس با هم قدم می‌زنند - حدود ۷ مایل. آنها ممکن است یک زوج متاهل یا فقط دوستان خوبی بوده باشند. این داستان شگفت‌انگیز در انجیل لوقا فضای زیادی برای نوشتن اشغال کرده است زیرا برای او بسیار مهم است.

ما می‌توانیم این را به روش‌های مختلف بخوانیم. یکی داستان واقعی برای پیاده روی از اورشلیم تا عمانوس وجود دارد و همچنین فراز و نشیب‌های سفر زندگی ما - و می‌توانیم خود را در این داستان قرار دهیم. کلئوپاس و دوستش گئج شده‌اند. آنها امید زیادی به عیسی به عنوان ناجی داشتند. آنها در پیروی از او ماجراجویی شگفت‌انگیزی داشتند. سپس به نظر می‌رسید که همه به اشتباه پیش رفته‌اند. اکنون آنها سعی می‌کنند تجربه خود را درک کنند. عیسی که آنها دوست داشتند بسیار وحشیانه از دنیا رفته بود و اکنون شایعات عجیبی مبنی بر زنده بودن او وجود داشت.

به خودمان فکر کنیم. تجربیات زندگی می‌تواند ما را گئج کند. ما می‌توانیم چیزهای مختلفی از دست بدهیم - مرگ یکی از عزیزان، ناامیدی عمیق، از بین رفتن رابطه، انتقال از کشور دیگر از خانه. این می‌تواند به معنای این باشد که ما تلاش می‌کنیم همه چیز را درک کنیم. با کوید، که به تدریج داریم از آن بیرون می‌آییم، می‌توانیم اخبار را با تمام فراز و نشیب‌های آن تماشا کنیم و درک کنیم که درک همه چیز مدت زمان زیادی طول می‌کشد.

سپس، برای کلئوپاس و دوستش، یک غریبه در جاده به آنها می‌پیوندد. وی می‌پرسد: "در مورد چه چیزی صحبت کنی؟" (آیه ۱۷) این دو نفر ناگهان در مسیرشان ایستاده و سر به زیر بودند. این کلمه "سر به زیر" در اینجا به معنی درد در چهره آنهاست. پس مانند یک آبی که به جوش آمده، تمام غم و اندوه را بیرون می‌ریزند. آنها شروع به صحبت درباره ی عیسی، پیامبری قدرتمند، چگونگی مرگ او و حالا این داستان زنده بودن احتمالی او صحبت می‌کنند. "ما امیدوار بودیم که او کسی باشد که اسرائیل را آزاد می‌کند." (آیه ۲۱) این امیدها از بین رفته و گئج و ناراحت شدند. غریبه، شنونده ای شگفت‌انگیز بود و فقط به آنها اجازه می‌دهد تا صحبت کنند. او به آنها اجازه می‌دهد احساسات خود را در حالی که برای درک تجربه‌های خود تلاش می‌کنند به اشتراک بگذارند. غریبه همدلی عمیقی می‌کند.

اکنون - در حالی که سعی در درک عیسی و نحوه ارتباط زندگی، مرگ و قیام او با تجربه زندگی خود داریم، به خود فکر کنیم. او کسی است که همیشه گوش می‌دهد، آسیب‌های ما، گئجی، شک و تردیدهای ما را جذب می‌کند.

سپس زمان همراهی برای پاسخ دادن فرا می‌رسد. او سعی می‌کند تجربه آنها را در چارچوب گسترده تری قرار دهد. رنج و جلال با هم است: مرگ و رستاخیز را نمی‌توان از هم جدا کرد. تاریکی و نور. ناامیدی و امید. آنها یکی نیستند، آنها با هم می‌روند. بلکه اگر همیشه در لحظات باشکوه باشم بسیار عالی است اما این زندگی نیست. سپس غریبه در مورد کتاب مقدس صحبت می‌کند. دو مسافر جاده عهد عتیق را می‌دانند اما به تصویر وسیع تری نیاز دارند. آنها به گونه ای شکل گرفته بودند که فکر می‌کردند مسیح یک پادشاه بزرگ پیروزمند مانند جنگجو خواهد بود که به پیروزی قابل مشاهده منجر می‌شود! آنها در صحنه ای که عیسی مسیح چند روز قبل با الاغ و نه با اسب جنگ وارد اورشلیم شد، سرنخی پیدا نکردند. آنها پیشگویی‌های اشعیا درباره بنده رنج دیده را فراموش کرده بودند، اشعیا ۵۳. ممکن است بعضی اوقات بیرسیم: کجای خدا با همه تجربه‌های زندگی من سازگار است؟ داستان هفت روز آخر زندگی عیسی از طریق مرگ و زنده شدن الگویی برای تجربه زندگی ماست. مقدسین قدیمی گفتند: "بدون صلیب، بدون تاج." خدا حتی هنگامی که عیسی احساس کرد به حال خود رها شده است با پسرش بر روی صلیب بود. خدا آنجا بود! وقتی آن همراه کتاب مقدس را گشود، کلئوپاس و همکارش متوجه شدند قلبشان در درون آنها می‌سوزد. کتاب مقدس زنده شد! (آیه ۳۲)

وقتی وقت خود را برای گوش دادن به کتاب مقدس اختصاص می‌دهیم، قلب ما می‌تواند به طرز عجیبی گرم شود. کتاب مقدس به عنوان راهنما، اطمینان خاطر، یادآوری از تاریخ قوم خدا عمل می‌کند: اطمینان خاطر اینکه خداوند در هر سفر با ماست. خدا دوست داشتنی و باوفاست، ۲ کلمه قوی درباره خدا در سراسر کتاب مقدس. این خاطره از کتاب مقدس ما را امیدوار می‌کند.

سپس هنگام نزدیک شدن به عمانوس ، به نظر می رسد که غریبه به سفر خود ادامه خواهد داد اما آنها از او می خواهند که در کنار آنها بماند. آنها این غریبه را به یک وعده غذایی دعوت می کنند. آن همراه نان را گرفت ، آن را تکه کرد و به آنها داد. ناگهان ، فراتر از همه کلمات ، آنها به یاد وعده های غذایی با عیسی افتادند - چگونه او نان را شکست و تشکر کرد و چشم های آنها ناگهان باز شد و او را شناختند! آنها کشف کردند که عیسی با آنها است.

کشف حضور مسیح در سفر با ما می تواند یک لحظه ناگهانی یا تدریجی باشد اما هنوز هم یک یادآوری فوق العاده است که ما تنها نیستیم. مرگ شکست می خورد. خلقت جدید خدا در حال گسترش است ، با زندگی ، شادی و امکانات جدید. برای ما به عنوان مسیحی می دانیم که بزرگترین همدم مسیح قیام کرده است.

این دو دوست سپس با عجله از تپه به سمت اورشلیم می روند تا به همه دوستان خود بگویند چه اتفاقی افتاده است.

از شما می خواهیم خودتان را در این داستان قدرتمند قرار دهید. ما می توانیم خود را در هر نقطه از آن قرار دهیم. می توانید آن را به صورت **A-B-C-D** به خاطر بسپارید.

• **A** - **ماجراجویی** - در سفر زندگی در حالی که سعی می کنیم تجربیات و اکتشافات خود را درک کنیم

• **B** - **سوگواری** - و به ویژه از طریق چندین بار عزاداری ، از دست دادن خانواده و دوستان و سایر تلفات. و زمانی می رسد که باید صحبت کنیم.

• **C** - **همراهان** - قدردانی ما از دوستانی که هنگام ابراز احساسات و افکار خود در مورد زندگی فقط به ما گوش خواهند داد. و در همه اینها ، دریابید که یک همسفر دیگر وجود دارد ، حتی وقتی احساس تنهایی می کنیم ، که گوش می کند. پس ما باید آماده و در دسترس باشیم تا با دیگران همراه باشیم ، بدانیم که همراه بزرگ در آن میان است.

• **D** - **کشف** - کشف این که غریبه کسی نیست جز عیسی مسیح مصلوب و زنده شده. هنگامی که از نظر جسمی تنها هستیم ، مسیح می تواند به صورت همراه شنونده یا وقتی از لحاظ جسمی تنهایییم حضور گرم در آغوش گیرنده باشد.

وعده این است که وقتی ۲ یا ۳ نفر به نام او جمع می شوند ، مسیح در میان ماست. او کتاب مقدس را باز می کند ، همانطور که برای خواندن و تأمل در مورد آن وقت می گذاریم. و او به ما نان پیشنهاد می دهد تا در جاده های زندگی ما را تغذیه کند. چشمهایمان باز است! ما می خواهیم بیرون برویم و خبرهای خوب را به اشتراک بگذاریم! سپاس خداوند را!

یاد آوردی

عیسی با ما راه می رود و ما هرگز تنها نیستیم